

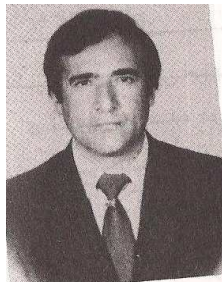
محمد ظاهر بدخشی کی بود، چی گونه می اندیشید و چسان جان باخت؟

بخش سوم

تهیه و گردآوری: کریم شاه «میر» و قیام الدین «پهلوان»

پرسش: بیست سالگی شهادت بدخشی که در سال 2000 میلادی در کشور تاجکستان برگزار گردید، شما در آن زمان در آنجا تشریف داشتند، این احتفال که به کوشش پژوهشگاه شرق شناسی و میراث خطی اکادمی علوم، پیروان و دوستان شهید بدخشی برگزار گردید، شما در آن زمان چه احساسی داشتید؟

پاسخ: در آن شکی نیست که یاد زنده یاد بدخشی و خاطرات آن دوران، و مهمتر از آن برای ما بیشتر مایه فخر و سربلندی بود که در مورد شخصیت بدخشی، بیشتر دانشمندان تاجیکستانی که شناخت حضوری و یا از طریق آثار وی داشتند در باره وی سخنرانی کردند که مختصر از سخنرانی های ایشان و شخصیت های دیگر غیر سازمانی، بیشتر ما را مفتخر گردانید. چنانچه شما و همه در جریان اند که، بدخشی را دربار، بیگانگان، برتری جویان، که وی را، تجزیه طلب، سکتاریست، تنگنظر، انتی سوتیست، انتی ادیان و مائوئیست گفتند. اما، شخصیت او را مردمان دهنشین، «کوچه پس کوچه نشینان» (؟) و محلات فقیر نشین شهر ها و صاحب نظران عرصه های مختلف فرهنگی هر کدام در سطح بینش و درک شان توصیف نمودند. آنچه که در بالا به آن اشاره رفت اینک به پای دیدگاه های دانشمندان و پژوهندگان داخل و خارج کشور می نشینیم.



قاسم شاه اسکندروف دکتر علوم تاریخ

چنانچه استاد قاسم شاه اسکندروف دکتر علوم تاریخ در اکادمی علوم تاجکستان تحت عنوان «شناخت محمد ظاهر بدخشی در رسانه های شوروی» چنین مینگارد: «در تاریخ نگاری اتحادشوروی سابق و رسانه های گروهی آن راجع به محمد ظاهر بدخشی و» سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان» معلومات های پراکنده به نظر میرسند. گذشته از این حتی همین معلوماتهای نا صحیح بعضاً با تحلیل های دور از واقعیت همراه بودند. علت این به نظر ما چند عامل بوده می تواند:

اول:- در این دوران اکثر افغانستان شناسان شوروی در باره محمد ظاهر بدخشی و سازمان سیاسی او معلومات کمتر داشته اند تا بتوانند تحلیل های واقعبینانه ای انجام بدهند، عده ای هم که چنین معلوماتی را در دسترس داشتند، منبع اطلاعاتی آنان یا ارگانهای استخباراتی شوروی بود، و یا پیروان حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

طبعاً حزب دموکراتیک خلق افغانستان که صفوف آن از نمایندگان ملیت گرای پشتون خالی نبود و رقیب سیاسی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان محسوب میگردید، در باره این سازمان و رهبر آن اخبار و شایعات غیر واقعی را پخش میکرد، و خود بدخشی هم که منبع تبلیغاتی و نشرانی نداشت، تا اهداف سیاسی، موضعگیری خود را به صورت روشن ارائه دهد، به علت دیگری گزینش سیاست عدم

دنباله روی توسط طاهر بدخشی دلیل دیگری بود که در نظر مسکو به حیث متحد سیاسی و ایدئولوژیک جلوه نمی‌کرد.

دوم:- در شرایط تعقیب و فشار های سیاسی و نظام پولیسی موجود در افغانستان که امکانیت فعالیت سیاسی علنی را محدود ساخته بود، عدم سیاست انعطاف پذیری در س.ا.ز.ا. دست کم گرفتن شیوه های علنی کار، شرایط انعکاس استراتژی سازمان را در کشور و بیرون از آن محدود ساخته بود. تبلیغات هدفمند دایره های علیحده نیز بخاطر تحریف اصول برنامه‌ی این سازمان اگر از یکبابت به موضعگیری نمایندگان اقوام پشتون تاثیر گذاشته باشد، از جانب دیگر س.ا.ز.ا. را از جنبشهای بین المللی دموکراتیک و کارگری دور، بخصوص از علایق سیاسی با اتحاد شوروی کنار گذاشت. سوم:- علم تاریخ نگاری شوروی، سیاست حزب کمونیست و دولت شوروی نخست مجموعه با هم وابسته بودند. مقامات رسمی طبعاً به ح.د.خ.ا. (جناح های خلق و پرچم) توجه داشتند. در ذهن رهبریت وقت شوروی، محمد طاهر بدخشی را که یکی از پایه گذاران ح.د.خ.ا. بود همچون «ملیت گرا»، «تجزیه طلب» و غیره معرفی کرده بودند. گذشته از این س.ا.ز.ا. سیاست عدم دنباله روی را پذیرفته بود. که این مشکلات آنرا نسبت به شوروی افزایش می بخشید. از ابتدا به نام «ستم ملی» معرفی گردید، که این عنوان را به سازمان، رقیبان سیاسی او بخصوص حفیظ الله امین گذاشته بود. سیاستمدار و دانشمند افغانستانی دستگیر پنجشیری در کتاب خود «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان» می نویسد، که در دهه پایان نظام پادشاهی در افغانستان هرگز سازمانی بنام «ستم ملی» پایه گذاری نشده بود و طاهر بدخشی و بحرالدین باعث چنین سازمان را رهبری نمی‌کردند... عنوان «محفل انتظار» در هیچکدام تحقیقات علمی شوروی به چشم نمی خورد. در مورد نام س.ا.ز.ا. باید گفت که سازمان طاهر بدخشی با این نام در بعضی از تحقیقات عالمان شوروی انعکاس یافته است... نام س.ا.ز.ا. و برنامه او تنها بعد از نشر جریده «میهن» ارگان نشراتی س.ا.ز.ا. که نتیجه ایتلاف آن با دولت نجیب الله بود، به چشم میخورد و با این در آثار علمی شوروی به خصوص در تاجکستان تغییرات جدی در تحلیلهای افغانستان شناسان رو نما گردید... بعداً عالم و افغانستان شناس روسی و.و. باسف در باره قطعنامه این کنفرانس سازا نوشته، به نظر ما برداشتهای غیر منصفانه ای میکند، او می نویسد: در قطعنامه این کنفرانس (ماده 4) آمده که مسئله ملی با نظر داشت نظریه مارکستی، لینیستی حل گردد، ولی در عمل سخن در باره تشکیل سازمان ملیت گرا و حتی تجزیه طلب میرفت که احیای ترکستان مستقل را هدف قرار داده که بایست از پشتونها تصفیه میگردید. ترکیب ملی س.ا.ز.ا. را تحلیل کرده می نویسد «آن عمدتاً از تاجیکان عبارت بود، ولی به هیئت آن کم و بیش از یک ها، هزارها و ترکمن ها نیز داخل می شدند.» به قول مؤلف برنامه ستم ملی «(س.ا.ز.ا. ق.ا.) در مجموع در نظر داشت که قسمت شمال از دولت افغانستان جدا کرده شده و بعد از تصفیه آن از پشتون ها، دولت مستقل ترکستان تشکیل کرده شود.»

در حالیکه بی شبهه چنین ماده ای در برنامه س.ا.ز.ا. افغانستان وجود نداشت. گذشته از آن، اینچنین نتیجه گیری ها خلاف و در نحوه بیان خود متعارض آمده است، اگر سازا عمدتاً از تاجیکها عبارت باشد، پس چرا دولت ترکستان تشکیل می‌کردند؟ عالمان افغانستان شناس به این باور اند که س.ا.ز.ا. مبارزه ملی - آزادیخواهی را از «مبارزه طبقاتی» مقدم می شمارد که این خلاف ایده سوسیالیزم بود... امروز از معلوماتهای بدست آمده و شناسایی بیشتر به مرام و فعالیت س.ا.ز.ا. میتوان خلاصه نمود که با وجود بعضی اشتباهات س.ا.ز.ا. مبارزه را برای برهم زدن ستم ملی، از مبارزه بخاطر آزادی اجتماعی و سیاسی مردم جدا نمیدانست... مسئله دیگری که در افغانستان شناسی شوروی انعکاس چندان صحیحی پیدا نکرده است مسئله انشعاب (در س.ا.ز.ا.) و ارتباط آن با گروههای مائویستی می باشد. اکثر افغانستان شناسان شوروی به این عقیده اند که بعد از تاسیس (س.ا.ز.ا.) به زود ترین فرصت در داخل آن دو جناح به وجود آمد. به جناح راست که آن زمان س.ا.ز.ا. نام گرفت، طاهر بدخشی و به جناح چپ بحرالدین را رهبری میکرد، اما به نظر تحلیلگران افغانی مسئله انشعاب خیلی بعد تر تقریباً ماه اسد سال 1356 هجری یعنی نه سال پس از تاسیس سازمان صورت گرفت... در ارتباط کنفرانس تخار س.ا.ز.ا. که در آثار علمی شوروی با نام کنفرانس سالنگ معلوم است و هدف آن تشکیل جبهه ای از نیروهای ملی بود. در این کنفرانس عبدالمجید کلکانی که در شناخت منابع شوروی

بحیث مائویست شناخته میشد نیز اشتراک داشت. حضور کلکانی در این اجلاس به تحلیل گران شوروی زمینه داده است تا س.ا.ز.ا. را با موضعگیری همانند با مائویستها عیب دار کنند...»



دکتر مهندس صاحب نظر «مرادی»

دکتر مهندس صاحب نظر «مرادی» محقق و پژوهشگر میهن عزیز مان در یکی از آثارش در مورد محمد طاهر بدخشی می نویسد: «... محمد طاهر بدخشی جوهر اصلی تفکر و مشی سیاسی خویش را در همسویی این دو عنصر مشخصه «آگاهی» و «عمل» در کار مسئولیت تاریخی خویش هماهنگ نموده است، البته عوامل محیطی و فرهنگی در تکوین شخصیت بدخشی نقش خود را به جای گذاشته اند... او نخستین شگرد های اندیشه اش را از عرفان اسلامی پی افگند و افق ذهن خود را با درسهای از مثنوی مولانا و بیدل شناسی در نزد سید عبدالکریم حسنی نویسنده تذکره «بدخشان» منور گردانید... او دریافته بود که فرهنگ ملی ما سرچشمه لایزال الهام و نیروی تفکر رهایی بخش بوده می تواند...»

در آرمان بدخشی سوز و گداز عسرت تاریخی نهفته است که آنرا با حکمت «نای مولانا» به گوش دسته های و حلقات مهجور فرهنگ و آزادی زمزمه کرده است و در اندوه روانسوز تسلط سیاهی ها از ناظم حکمت نیز مدد میجست که گفته است:

اگر من نسوزم
اگر تو نسوزی
اگر ما نسوزیم
کدامین نور
این تاریخ شب را

روشنایی میدهد، آخر.

بدخشی تبلور تاریخی درد ها، رنجها، نیازها، قیامها و خیزش های تاریخی مردم سختکوشی بود که به گفته استاد و اصف باختری «میراث جهاد در خون دارند»... بدخشی با جمع بندیها از محتوای دشوار هستی زمان خود در پهلوی سایر خواسته ها و طرحهایش به ارائه مشخصات تفکر خویش پیرامون حل عادلانه مسئله ملی، احترام از انقیاد و دنباله روی سیاسی به بیگانگان، طرح جبهه سیاسی ملی که امروز به نام دولت وسیع البنیاد مفهوم کسب نموده است و برخورد مسئولانه در برابر دین اسلام به حیث جوهر اعتقادی و باور مردم پرداخت که اینها هر کدام فراز های از اصالت فکری و باور ملی بدخشی را بازتاب میدهند و با این می بینیم که به گفته استاد و اصف باختری «مردی در مرز بی نهایتی ایستاده است»... بدخشی در زمینه نقد مارکسیسم پدیده های مثبت و سودمند آنرا ستوده و به کاستی ها و کمبود های آن نیز انگشت انتقاد گذاشته است.

بحث ها و باور های او در شناخت و معرفت انسان بحیث «مدلول احسن التوقیم» یا «مظهر شقاوت جاودانه» میسرسانند که او ذات انسانرا مخلوق سرفراز و بالنده و محبوب خداوند میداند... بدخشی، درد بزرگ و مزمن کشور های جهان سوم و اسلامی را در موجودیت استبداد خشن داخلی و حیلها و ترفند های استعمار خارجی به شیوه «استعمار*» نوین میدید. به همین لحاظ یکی از ابزار های موثر مبارزه علیه «استعمار» در استعمار خارجی و استثمار داخلی را در گسترش پایگاه فرهنگ جستجو میکرد و به منظور تحقق این مامول از دوستانش میخواست که در بین مردم بروند و به اشتراک و سیر

و فعال آنان راه رستگاری از میان عوامل عقب ماندگی و استثمار را جستجو کنند. «مردم» مرکزی ترین مفهوم تحولات اجتماعی و بنیادی در برپایی تحولات نوین و تجارب تاریخی را داشته است... بدخشی به مرزبندیهای خارا این ایدئولوژیک در میان افراد جامعه ای که درد مشترک داشتند و بایست بدور مشترکات عدیده تاریخی اجتماعی، ملی و میهنی در سنگر پیکار مشترک و مبارزه علیه احجاف و استبداد داخلی و خارجی متحد میشدند باور نداشت و نا سازگار هم بود، عدم گرایش او در خط تعهد یکجانبه فکری و ایدئولوژیک سبب شد که تا رهروان و سرسپردگان افراطی هر دو خط «چپ» و «راست» او را مخالف راه و روش خویش ارزیابی کنند، به گونه ای که جوانان مسلمان او را «کمونیست» و کمونیستان دو آتسه «مسلمانان» میخواندند. دلیل این موضوع در بیزاری بدخشی از الگو برداری و ارائه شعار های کلیشه ای ساخته و پرداخته در بیرون افغانستان و به تطبیق قرار دادن بی چون و چرای آن به حیث نسخه شفا بخش در اوضاع کشور بود. راه او غیر از این بود. عدم دنباله روی در کلیت کار و تلاش سیاسی، مفهوم روی کار آوردن به تفکر مستقلانه و دریافت اصول و قواعد دستیابی به تحولات اجتماعی را در متن فرهنگ ملی تاکید میکرد که می شود بر آن مفهوم «خط سوم» یا «ایدئولوژی ملی» نام گذاشت، اما با دریغ این خط در ازدحام تحولات و رخداد های سریع جامعه ما بیشتر نا شگافته ماند و خواننده نشد...

آنانیکه به طرحهای بدخشی در قبال مهمترین ارزشهای «اتحاد ملی افغانستان» بحیث سنگپای رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی فردای کشور با دیدگاه شوونیستی می نگریستند، امروز سبکسری، بیبافی، دشمنی با مردم و عملکرد ظالمانه خود را در برابر همه اقوام و وطن و مصالح ملی جامعه ما در میزان قضاوت تاریخ به نمایش گذاشته اند. امروز کی می تواند انکار نماید که عمده ترین گره گاه مشکل افغانستان از نا هنجاریهای بیعدالتی ملی، انحصار حاکمیت تک بعدی، تبعیت گروههای دنباله رو از این و آن کشور و استفاده های نا جایز از اعتقادات اسلامی مردم افغانستان ناشی نمیشود. یقین است برخورد جدی و مسولانه سیاسیون کشور در بدوی گزینش برنامه های سیاسی شان در قبال امر بزرگ فردای سرنوشت با همی مردم میتوانست از بروز فاجعه های قرن بیستم و بیست و یکم در کشور ما جلوگیری نماید.

بدخشی با اینگونه طرحها به فردای سعادت مند مردم و جامعه خوش بین بود و خوشبختی افغانستان را در گزینش روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متقابلاً سودمند با همسایگان، کشورهای منطقه و جهان به سنجش میگرفت. در نوشته های بدخشی، آسیا به حیث کانون بزرگ فرهنگها و مدنیتهای متوالی تاریخ و خانواده بزرگ ملل شرق نیز قابل آموزش دقیق است، او بدان بود که اگر غرب از برکت خرد گرایی توانست در صدر دستاورد های علمی تخنیک قرن بیستم حرکت نماید، اما ملت های آسیایی متکی به غنای پرکثرت فرهنگی و احیای حوزه های تمدنی «ایران» «هند» «چین» و «بایل» می توانند در قرن بیست و یکم رنسانس علمی و انقلابات تخنیک را در شرق پر رمز و راز ما راه اندازی نمایند...



دکتر کامل «بیکزاد»

دانشمند توانا از کشور همسایه تاجکستان، دکتر کامل «بیکزاد» تحت عنوان «شخصیت فلسفی محمد طاهر بدخشی» چنین نگاشته است: «به منظور شناسایی محمد طاهر بدخشی و تفکر فلسفی او لازم میدانم تا مطالب ذیل را به صورت فشرده بیان نمایم، تا مقدمه ای باشند بر ادامه تحقیقات مفصل و همه جانبه در آینده. این گزارش از نکات زیرین عبارت اند:

یکم: استاد محمد طاهر بدخشی (1934-1978) از نگاه کلی یک فیلسوف تمام عیار معاصر افغانستان بود.

دوم: جنبه های علمی، فرهنگی، سیاسی، عرفانی حزبی و غیره تابع شخصیت او بودند.

سوم: پشتوانه فلسفی او را در جوانی میراث عرفانی متفکران اسلام، فلسفه مشاء و فیلسوفان معاصر شرق و غرب تشکیل میداد.

چهارم: اسلام به نظر استاد بدخشی «جزیی از فرهنگ مردم افغانستان بود» او به پیروان خود توصیه کرد که «عناصر مثبت و زنده اسلام را بیاموزید و در زندگی عملی خود استفاده نمایید.» او مناسبات شخصیت های پیشاهنگ ترک و ایرانی و هندی را نسبت به اسلام برخورد دگماتیستی و کتابی (غیر عملی) حساب نموده است. آنها اصلاً از رابطه تنگاتنگ با اسلام و تمدن اسلام حذر میکردند در صورتیکه بدخشی طرفدار آموزش عمیق و همه جانبه فرهنگ اسلامی بود.

پنجم: بدخشی در اظهارات رسمی خود در سال 1350 (1972) از جانب سازمان انقلابی زحتمکشان افغانستان، خود و پیروان خود را انقلابی وطن پرست و دارای جهان بینی علمی نامیده است. ولی نظر او به انقلاب، وطن و جهان بینی نگاه فلسفی بود.

ششم: انقلاب برای او عکس العمل بود بر ضد ظلم ملی یک ملت بر سایر ملتهای افغانستان. بدخشی میخواست که همه ملیت های افغانستان از آزادی و برابری سیاسی برخوردار باشند. ملتی بر ملت های دیگر حکمفرمایی ننماید.

هر یک قطع نظر از مقدار و مقام اجتماعی خود باید با ملت های بزرگ در مقام انسان برابر دانسته شود، زیرا ملت ها خورد و بزرگ نمی شوند. آنها ارزش های عمومی بشری و فرهنگی می باشند. هفتم: بدخشی وطن دوست راستین بود، افغانستان را با تمام اقوام و ملیت های گوناگون دوست میداشت. بخاطر آزادی و استقلال واقعی و حق ملی همه آنها تلاش میکرد. دوستداری وطن از خانواده، دیهه، ناحیه، ولایت و منطقه مشخص آغاز میگردد. وطن کلی مجرد و مطلق وجود ندارد. وطن همیشه مطلق کنکرت (مفهوم دقیق) است...

هشتم: آگاهی بدخشی به ملت و مساله ملی بکلی نگاه فلسفی بود. ملت برای بدخشی مبداء بود. مثل آنکه ماده برای ماتریالیستان و ایده برای ایدئالیستان؛ با وجود این بدخشی ملت گرا و شوونیست نبود. او مقام همه ملت های کوچک و بزرگ را برابر میدانست و به همه آنها احترام قایل بود. چیز اساسی در شخصیت فلسفی بدخشی این بود که او فیلسوف ملت شناس بود، تاکید می کنم نه ملت گرا، بلکه ملت شناس. فیلسوفی که به این مسئله مرکب و پیچیده برخورد علمی و راستین داشت. فهمش (درک) مارکسیستی ملت او را قانع نمی کند، زیرا فهمش مارکسیستی ملت، فهمش سطحی، عمومی، طبقاتی، اقتصادی و سوسیولوژی بود. در صورتیکه بدخشی ملت را به صفت یک ارزش جوهری فلسفی به حساب می آورد، که ماهیت آن تا حال مجهول و نا شناخته مانده است. مثل آنکه بدخشی اولین فیلسوف معاصر شرق است که به ملت ارزش فلسفی قایل شده است. او می نویسد: «مسئله ملی در حال حاضر (1343) به صورت صدای ضعیف به نظر میرسد، اما این صدای ضعیف فردا به غرش سهمگین و هولناکی بدل خواهد شد». واقعاً این پیشگویی او در روزگار ما جنبه عملی پیدا نموده است.

نهم: ما اولین بار اصطلاح ملت شناسی را در نسبت بدخشی استفاده کرده ایم. این اصطلاح چنین معنی دارد که بدخشی به مسئله ملی همچون محقق و پژوهشگر مناسب (برخورد) نموده است. مناسبت او به ملت به معنی مناسبت مشخص و سوژکتیوی (ذهنی) نبوده، بلکه به آن به صفت یک پدیده فلسفی نگریننده است. متأسفانه بسیاری از حریفان سیاسی و فرهنگی او این نازکی مسئله را درک نکرده، بدخشی را سکتاریست و ملت گرا و جدایی طلب شماریده اند. این عقیده مخالفان اساس علمی و واقعی ندارد. و بر اساس تعصبات ملی و بدبینی های گروهی سیاسی عنوان شده است.

دهم: عقیده ما دایر به این مسئله که استاد بدخشی دانشمند و نظریه پرداز ملت شناس است و به این واقعیت تکیه دارد که اکثر آثار باقیمانده او به مسئله های ملی و وطن دوستی بخشیده شده اند...»



قاضی عزیزالرحمن «ممنون»

قاضی عزیزالرحمن «ممنون» دانشمند علوم دینی تحت عنوان «دفرهنگ او سیاست اتل» در باره محمد طاهر بدخشی چنین مینگارد: «... شهید محمد طاهر بدخشی دما دغه سپیسیلی افغان 1335 کال سخته پیژنده چی د زده کری په بیلو بیلو دورکی د عالی، ملی او انسانی خویونو خاوند وو په ملی وحدت، دموکراسی او انسانی سیاست او کرامت مین وو. د ظلم او تیری سره پخلا کیدونکی دشمنی درلوده د حب او بغض په بنشت عمل کاوه د 1343 کال د وروستیو میاشتنو سخته دده سیاسی او فرهنگی مبارزه په شکاره دول پیل شوه. ده د انسان سره مینه درلوده زکه چی د انسان خدمت کی د وجدان او خدای رضا پرته ده دده مینه شعوری مینه ده دده په مینه کی ریا او دو مخی زای نه درلوده د وخت د فرعونانو سره کوتی ماتولی او یوازی د خدای او تاریخ مسئولیت سخته ویریده اجتماعی عدالت او ملی وحدت ته بی خلک بلل ده پخپلو وینا وکی دبیوزلو او خپل شوو پرگنو غوشتنو ته په وازوکو مو زای ورکری وو په رشتیا می او په حق ولار وو هرسه بی ددی پاک او مقدس ارمان دپاره هیر کری وو، خپله تولنه بی بڼه پیژندله د هیواد په تاریخ کی لوی لاس درلوده مبارزه لوبه نه کنله یو وخت می دی په کابل کی در سینما پامیر په یو اپارتمان کی چه د نور دارالترجمه بری لیکل شوی وو ولید، چی جوانان او روشنفکران ورته تول دی او غوالی در افغانستان در خلک دموکراتیک گوند کی غلی شی، چه ده په صراحت و ویل مبارزه لوبه نه دستونزی لری، قربانی غواری هغه کسان چه زندان او مرگ منلی شی کولی شی دی گوند ته راشی، او که در آرامی او عادی ژوند پلویان وی نو گوند ته د هغوی راتک نه هغوی او نه گوند ته گته لری، دده سخته په بره سوکی یو بل زلمی ناست وو هغه زیاته کره چی بدخشی صاحب رشتیا وایی: مبارزه اغزنه لار ده که سوک د اسلام د لمرنیو دورو دمسیحیت د حواریونو به سیر قربانیونه چمتودی نو گوندی به واز د کومونی او که داسی نه وی نو پریژدی چی د تولنی فدایی زلمیان دا کار سر ته ورسوی او د ظلم سره معرکه جوله کری. زه هغه وخت کی دیوی محکمی قاضی وم په گوندی فعالیتونه کی می برخه نشوه اخستلای مگر ملی پاسون او د خلکو په سوکالی مین وم. همدا راز په 1344 کال کی چی ما بدخشان ته سفر وکر هلته می د مولوی صاحب محمد سلیم راغی سره چی زما استاد وو ملاقات وشو، هغه د شهید محمد طاهر بدخشی په نبوغ او ذکاوت زیاتی خبری وکرل چی زه بی نور هم ددی شخصیت سره نژدی کرم. دی دامین په سفا که دوره کی چی دیر هیوادیان چه د نوی فکر خاوندان او چه ملی عناصر زندانی شوی وو په شهادت ورسیدل. دی اوس زموږ په مینز کی نشته مگر دده فکر او د مبارزی خاطرې به تل ژوندی وی، شاد دوی دده روح شاد دوی دهغو خاطرات چی د افغانستان دنیکرغی په هیله او مبارزه کی مله او شهیدان شویدی. د تولو افغانانو تاریخی دنده ده چی خپله خپلواکی او فرهنگی آزادی ترلاسکری.»



پروفیسور خدای نظر «عصا زاده»

استاد پروفیسور خدای نظر «عصا زاده» تحت عنوان «شناختی از محمد طاهر «بدخشی» چنین مینگارد: «... تقریباً 29 سال قبل مقدم، بنده در شهر کابل به طاهر بدخشی آشنایی حاصل نمودم، در نخستین صحبت در خانه یکی از تاجیکان، بدخشی در نظرم به صفت یک شخصیت با منزلت سیاسی نمودار گردید. چنین دیدار ها بعد از آنهم ادامه می یافت و همیشه موضوع صحبت ایشان درد انسانهای جامعه بشری بود. بدخشی عادتاً سخن میکرد و بنده گوش میدادم و میخواستم که دانش بیندوزم تا از اینطریق به درد موصوف که درد اقوام و ملت های افغانستان نیز بود جدی تر آشنایی پیدا کرده باشم. مسلم است که در آن دوران ما تاجیکان شوروی با چنین شخصیت های که در مقابل سیاست های دورنمایی قرار داشتند بصورت آزادانه و دایمی در تماس بوده نمی توانستیم، حتی در پی جستجوی آنها هم نمی شدیم.

ما همگان در دیگ سیاست شوروی جوشیده بودیم و بیشتر ظاهرراً به آن صادق هم بودیم. اما در میان آن شخصیت های سیاسی و فرهنگی افغانستان، طاهر بدخشی یگانه کسی بود که از وضعیت ما آگاهی می یافت، و او خود از پی جستجوی ما میگردید و خیلی با احتیاط توجه ما را به خویش جلب میکرد... در این شناخت، باز درک نمودم که او معلم است و استاد است که شاگردان زیادی دارد و آن شاگردان به دانش بشری و دنیوی نیازمند اند و کتاب ضرورت دارند. یگانه خواهش طاهر بدخشی از بنده داشت، آن بود که هر قدر روزنامه و مجلات و کتابهای تاجیکی به خط فارسی پیدا میکردم به اختیار او می گذاشتم، بعد ها که فهمیدم همه آن نشرات را به دهات میفرستند تا که شاگردانش به روزگار تاجیکان شوروی و دنیای اروپا و غرب نیز آشنایی پیدا کنند... در شناخت من طاهر بدخشی سیاست مداری بود که دانش عمیق از ادبیات و زبان و فلسفه و جامعه شناسی نیز داشت و این دانش ها در بدخشی توام و متراکم بودند، مخصوصاً شعر را پدیده میدانست که دانش را با شیر و با ارزش می گرداند. از اینجا است که طاهر خود شعر میگفت و یک مجموعه اشعارش را در مخزن ادب داکتر عبدالاحمد «جاوید» دیدم که با عکس اش و پیشگفتاری شکل کتابچه زردی را داشت. حتی دانش او در ادبیات و شعر سنتی به آن سطحی بود که شعر معاصر را نقد میکرد. و یکی از نقد های بدخشی به شعر شاعر شناخته شده تاجیک مومن «قناعت» صورت بسته است... زمانیکه 17 جولای سال 1973 تبدلات نظامی، کودتای محمد داود پیاده شد، طاهر صبح دروازه بنده را زد و سوال اولش این بود که من به این کودتا چه نظری دارم؟ و دید که در درک موضوع شتاب کاری ندارم، خود اظهار داشت: «کودتای داود افغانستان را برای 50 سال به عقب میبرد، از این به بعد مردم کشور روی آرامی نخواهد دید...»

آری واپسین دیدار بود که سال (1978) وقتیکه باز در همان خزان وارد کابل شدم، طاهر بدخشی در یکی از اتاقهای منزل دوم زندان پل چرخی پای بند (کوته قلفی) بود، افسوسها خوردم که تاخیر کردم و گرنه به این حالت شاید گرفتار نمی شد، به تقدیرش تن باید داد و شناخت را از طاهر بدخشی باید ادامه داد که اینرا می توان مرحله دوم شناخت از این فرزند راه آزادی نامید...»



فیاض مهرآیین

نویسنده و سخنور میهن، فیاض مهر آیین در نبشته اش «بدخشی آغاز دیگر» در باره بدخشی می نویسد: «... مرحوم محمد طاهر بدخشی در عصر سلطه جابرانه چنین جبن تا جیکانه در افغانستان که جو مسلط را گسست سریع و متداوم از تاریخ، فرهنگ و هویت اصیل کشور و ملت ما و جا افگنی دکترین های «من در آوردی» و بی ریشه استعماری و ایادی آن در زمینه تشکیل میداد، کار بزرگی انجام داد. بدخشی صرف نظر از پایگاه فکری که در تحت فضای خاص آن زمان برگزیده بود و حتا برخلاف یکی از اصول همان مفکوره که مسئله ملی را در برابر مبارزه طبقاتی فرع می شمرد، یک «نه» بزرگ گفت. در میان ملت ما دانشمندان، و حتا جنگ آوران کم نبوده اند، اما سیاستمدارانی که جرأت «نه» گفتن را داشته باشند کم بوده اند! بدخشی در آن زمان یک استثنا بود، استثنایی که با همه فراز و فرود ها و قربانی ها، سرانجام به قاعده مبدل خواهد شد.

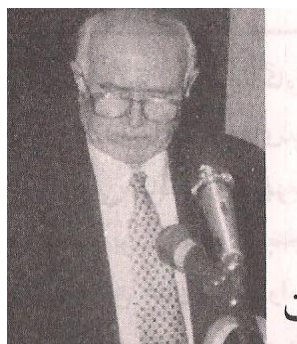
در عصری که روشنفکران، محققان، دانشمندان و پژوهندگان ما مصروف رنگ و لعاب دادن و بزرگ کردن تیوریک بنا های بی بنیاد و بازمانده یا توصیه شده از سوی استعمار بودند و جرأت اظهار حقایق تاریخی و واقعیت های اجتماعی را نداشتند، بدخشی مجموع آن بنا ها را زیر سوال کشید و به لوزه انداخت. استعمار از مدتها در تلاش بود و هست که با مسخ و جعل هویت، از کشور ما یک حایل قبیله یی و قرون وسطایی فاقد هرگونه پیشینه دراز مدت و ریشه دار تاریخی، فرهنگی و تمدنی، در میان دو حریف (شمال و جنوب) بسازد. برای اینکه ما را از خود و گذشته مان بیگانه سازند، نام و هویت ما را دگر ساختند تا نتوانیم مدعی تملک بر تمدن، تاریخ و فرهنگ پنجهزار ساله خویش باشیم، نتوانیم دارای محور های وحدتبخش و غرور آفرین ملی باشیم. آریانا و خراسان تنها نام ها نیستند، ریشه ها و اهرم هایی اند که ما را حس و قدرت اتکا و تملک نسبت به گذشته های پرافتخار مان را میدهند، اوستا در سرزمین آریانا نازل شد، سلاله های پیشدادی و کیانی و حماسه های رستم و اسفندیار در این سرزمین به میان آمد. ابومسلم، طاهر فوشنجی، یعقوب رویگر، سامانیان، ابن سینا، مولانا از این سرزمین و آریانی و خراسانی بودند، حال ما چگونه می توانیم بر آنها هویتی را تحمیل کنیم که قرن ها بعد از آنان به غرض بی هویتی ما ایجاد شده است. مسخ هویت از ترفند های خطرناک استعمار و ریشه فجایع بی شمار به شمول جنگ و بی عدالتی های قومی موجود (1379) در کشور ماست، زیرا بر بنیاد هویت نو ساخته، وضعیتی پیش آمده که جمعی خود را مالک همه چیز میدانند و جمعی دیگر که کم از کم شصت در صد باشندگان کشور اند، خود را در سرزمین خود بیگانه احساس می کنند. اگر کمی دقت کنیم مسئله هویت در کشور ما یکی از متکاهای مهم فلاخن خون افشان جنگ است.

مرحوم بدخشی با درایت و تیز بینی خاصی این مسئله را دریافته و کوشیده بود به آن راه حل مناسب ارائه دهد. در چار چوب تجارب مثبت آن زمان در کنار تاکید روی بازگشت به نام و هویت تاریخی کشور برای جلوگیری از اجحاف و برتری جویی قومی و محلی، طرح فیدرالیزم را ارائه نموده بود، نظام فدرال با اشکال گوناگون آن فعلاً یکی از فراگیر ترین نظام های اداری، دموکراتیک و مردم سالارانه است. ایالات متحده، هندوستان، آلمان، پاکستان و غیره به همین شیوه اداره می شوند. این طرح در یک مقطع معین از سوی بعضی گروه های دیگر هم تایید شد، اما به زودی حلقه حاکم، منافع نامشروع خود را از این جهت در خطر دیدند. در استقرار عدالت ملی، جز مستی ظالم، هیچ قوم

و ملتی بازنده نیست، لگد مال نمودن حقوق اقوام دیگر از سوی حلقه‌های حاکم برای عام‌قوم برادر پشتون، جز مصیبت چیز دیگری بار نیاورده، اما منفعت آن فقط برای حاکمیت یک خاندان یا گروه کوچک حاکم مشهود بوده است. چنانکه میدانیم مرحوم بدخشی و همه کسانی را که به جنبش عدالت خواهی و اصلت‌گرایی ملی تمایل داشته‌اند با عنوان ناسیونالیست تنگ‌نظر می‌کوبیدند و هوا خواهان این جنبش هم برای دفاع پیوسته تا خود را انترناسیونالیست معرفی کنند، حال آنکه مسئله اصلاً به ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم ربطی ندارد. موضوع مربوط به حقوق اولیه انسان است یعنی عدالت، برابری و آزادی‌های مدنی و برهمن بنیاد تأمین حقوق همسان برای همه واحد‌های فرهنگی و قومی کشور بدبختانه هنوز از ورای گرد و لجنی که توسط غرض‌ورزان بر روی شخصیت و آرمان‌های بدخشی و سایر رزمندگان راه عدالت پاشیده شده، تشخیص حقایق برای بسیاری‌ها دشوار می‌نماید...

...تجلیل و گرامیداشت از شخصیت‌ها و منجمله روان شاد محمد طاهر بدخشی نبایستی وقف تندیس‌تراشی، بت‌سازی، سنگواره‌اندیشی و جزمیت و یا منحصر به بیان احساسات و عواطف گردد، به عقیده من بهترین بزرگداشت از این بزرگمرد و هر شخصیت متفکر و مبارز دیگر - ارائه قرأت نوین و سازگار با نیازهای زمان از اندیشه‌ها و آرمان‌های ایشان است...

...نباید به نام تجلیل از شخصیت‌ها به رنگ آمیزی و آرایش تصویر آنان مطابق رنگ‌های مد روز بپردازیم. مثلاً در زمانی که اندیشه‌های کارل مارکس کشش و گسترش داشتند، شخصیت مورد علاقه ما مارکسیست‌تر از مارکس معرفی کنیم و در برهه دیگر که اندیشه دیگر مد شده وی را شیفته چنین اندیشه بشناسانیم. شخصیت مرحوم بدخشی به چنین پردازش‌ها نیاز ندارد، او از پایگاه مناسب فکری در چارچوب زمانش برای بیان و مبارزه در راه آرمانش برخوردار بود و استفاده کرد. برای ما مهم، «نه»، پرسش و آرمان عدالت‌خواهی و اصلت‌گرایی بدخشی است و نیز این گرایش او که به سیاست از دهلیز فرهنگ وارد گردیده و در راستای فرهنگی سازی سیاست گام برداشت. یاد و نام بدخشی و همه مبارزان راه عدالت، آزادی و ترقی، گرامی باد!



پروفیسور محمدالله «لطف»

پروفیسور محمد الله «لطف» تحت عنوان «بدخشی، شهید راه نجات مظلومان» چنین مینگارد: «...بنده با این شخصیت سرسپرده راه نجات مظلومان به تاریخ ماه جون سال (1987) ابتدا در فرودگاه کابل و بعد در وزارت تعلیم و تربیه جمهوری افغانستان معرفی شدم. آن روزهای پر هیجان و پر آشوب سروری وزارت تعلیم و تربیه را شخص خیلی خاکسار و مهربان دستگیر پنجشیری به عهده داشت، از همان لحظات اول معلوم بود، که وزیر پنجشیری راجع به معارف افغانستان معلومات کافی ندارد، بنا بر این عنان سخن را طاهر «بدخشی» بدست گرفت و به لحن ساده در تاجیکی در خصوص ساختار وزارت نامبرده به مشاورین شوروی معلومات داد. یکماه بعد وقتی طاهر جان،

لایحه برنامه جدید تعلیمات ابتدایی را مطالعه کرد و ملاحظه هایش را بصورت دقیق ابراز داشت، من به مشاوران دیگر گفتم:

«اگر افغانستان چنین کردها داشته باشد، به دعوت مشاوران از مملکت های دیگر چه حاجت است؟» ... او تاریخ خلق خود، تاریخ جهان بشریت، زبان و ادبیات را بصورت عالی میدانست. از فلسفه شرق و غرب، خوب آگاه بود، شعر هم می نوشت. طاهر بدخشی در دو سمت مبارزه می برد: در سمت متحد نمودن اشخاص پیشقدم جامعه و عموماً زحمتکشان افغانستان علیه ملت چیان شئون نیست که منفعت یک گروه خاص را بر منافع عامه رجحان می بخشیدند. وقتی که خواننده مقاله های سیاسی، تحلیلی و علمی او را می خواند، انگشت حیرت می گزد که در شرایط دشوار و استبداد ملی چگونه با جسارت مقاله های زیاد درسی و علمی می نوشت و اثبات می نمود که خلاف تبلیغات ملیت گرایان حاکم، خلق تاجیک، اوزبک، ترکمن، پشتون و غیره مردم بومی سکنه اصلی این سرزمین اند. زیرا در افغانستان بر وفق مقوله ها و ضرب المثل های مردمی به شیوه «دزد زور صاحب گاو را بسته است» عمل میکنند. در نوشته های طاهر جان غیر از حق و حقانیت و حقوق انسان چیزی دیگری مطرح نمیشد. ولی همین حقیقت به چشم ملیت گرایان و تنگ نظران چون خارمغیلان می خلد. این است که طاهر جان را بار ها تعقیب کردند، به حبس گرفتند و شکنجه دادند. طاهر بدخشی، طبقه حاکم مخصوصاً همه آنها را که خود را مدافع حقوق نجات بخش خلق حساب میکردند، خوب می شناخت ...»



پروفیسور حقنظر «نظروف»

پروفیسور استاد حق نظر «نظروف» شرق شناس از کشور تاجکستان تحت عنوان «محمد طاهر بدخشی و طرح مساله ملی در افغانستان» چنین رقم زده است: «... نگارنده این سطرها در مدت سه سال اقامت خود در افغانستان (1970-1972) با مرحوم محمد طاهر بدخشی از نزدیک آشنایی داشتم و او را شخص عاقل و دانا، دارای مطالعات و جهان بینی وسیع علمی و فرهنگی و احساس بلند انسانی یافته بودم. وی از عادی ترین جزئیات سیاست، تاریخ و فرهنگ کشورهای آسیای میانه اطلاع داشت که بسیاری از مطالب آن هنوز روی او راق به نگارش آورده نشده است. محمد طاهر بدخشی از همه بیشتر پیرامون نابرابری های ملی و بی عدالتی های اجتماعی جامعه افغانستان اظهار عقیده میکرد...»

... در تاریخ معاصر افغانستان شخصیتی مثل محمد طاهر بدخشی (1933-1979) پیدا شد که این سکوت را شکست و مساله ملی را به مثابه عامل اساسی آشتی و اتحاد ملی و در نهایت راه رشد و انکشاف آتی کشور مطرح کرد و برای حل و فصل عادلانه آن سعی و تلاشهای فراوان به خرج داد و در نهایت جان شیرین خود را در این راه بیدریغ نثار کرد...»

ناگفته نباید گذاشت که در محفل بیست سالگی شهادت محمد طاهر بدخشی علاوه از دانشمندان و پژوهندگان که در بالا به اختصار نظریات شان اشاره گردید، دانشمندان، پژوهندگان دیگری نبشته های شان در «یادنامه محمد طاهر بدخشی بیست سال پس از شهادتش» به زیور چاپ آراسته شده است چون، داکتر محیی الدین «مهدی» نویسنده و محقق، شعر از عبدالجیل «شبگیر پولادیان شاعر و

نویسنده به خوانش عبدالصبور صهیب، شعر از استاد شجاع «خراسانی»، داکتر سید نورالحق کاوش قبلاً استاد دانشگاه کابل، مولانا عبدالکبیر فرخاری، استاد شاه محمد فواد «مرادیان» شعر از هارون راعون، شعر از محمد ظهیر برلاس، شعر از دستگیر پنجشیری، شعر از عبدالفہیم فرند، شعر از شاد روان عبدالستار «ناطق» نبشته ها از پژوهندگان دیگری چون، ضیا بهاری، نصیر خسرو فارسی و پیامهای از از انجمن پاسداران فرهنگ آریانا، پیام خزینة خیریة «خراسان»، شخصیت های فرهنگی و بازرگانان ملی از جمهوری ترکمنستان .

در سایت های مختلف انترنیتی نبشته های از پیروان، نویسندگان، محققان و دوستداران محمد طاهر بدخشی به ترتیب بخصوص در تقریباً ده سال اخیر به نشر رسیده است.

خوانندگان گرانمایه: صحبت در مورد شهید محمد طاهر بدخشی را می توان بیشتر ادامه داد و امید است در آینده تحقیقات بیشتری صورت گیرد و اینک در پایان این بخش صحبت تلفونی استادان نامور کشور، استاد سخن و اصف باختری و استاد عبدالله سمندر غوریانی، قبلاً استاد در دانشگاه کابل را که در تلویزیون نور به وسیله هموطن با درک و آگاه وطن، عابد «مدنی» صورت گرفته، شاید عده ای از هموطن ما آنرا از طریق تلویزیون شنیده اند، برای اینکه این منابع غنی و موثق از زبان دانشمندان شناخته شده ثبت تاریخ گردد، و تا باشد همگان از آن بهره گیرند.



صحبت تلفونی استاد و اصف «باختری» در باره شهید محمد طاهر بدخشی به کارگزاری آقای عابد «مدنی» در ماه سپتامبر سال 2009 در برنامه «چهره های آشنا» تلویزیون نور در، امریکا

عابد مدنی: جناب استاد عرض سلام و ادب خدمت شما داریم.

استاد و اصف باختری: سلام جناب آقای مدنی، سلام مرا بپذیرید.

مدنی: ممنون از شما، در خدمت آقای حافظی هم در سندیو هستیم و امشب به یاد، زنده یاد شهید بدخشی محفلی را برگزار کردیم، خواستیم در رابطه با کار های فرهنگی، علمی و ادبی شان از حضور شما خواهش کنیم مطالبی برای بینندگان عزیز ما بفرمایید.

استاد و اصف باختری: چشم آقای مدنی

به خدمت شما و بینندگان گرامی تلویزیون نور به عرض میرسانم که در مورد روانشاد محمد طاهر بدخشی از دیدگاه های گوناگونی می توان سخن گفت.

البته طرح علمی و فاقد تنگنظری و تفوق طلبی بدخشی از مسئله ملی به نام او گره خورده و تاکید او بر سیاست پرهیز از دنباله روی کورکورانه در متن تاریخی روزگار ما، از ارزش فراوان بر خوردار است.

آنچه در این برنامه آرزو دارم به خدمت شنوندگان گرامی و بینندگان گرامی به خصوص جوانان به عرض برسانم، اهمیت فرهنگی و نقش رهگشایانه ای زنده یاد بدخشی در برخی از عرصه هاست. او به سال 1332 خورشیدی البته، از بدخشان به کابل آمد، در همان شهر فیض آباد، مبادی علوم اسلامی را در محضر جد مادری خود فرا گرفته بود و نیز برخی از متون ادبی و علمی را از دانشمند واقعاً متبحر و جامع معقول و منقول، مرحوم مولانا محمد سلیم راغی، که استاد صلاح الدین سلجوقی در نامه های که به این شخصیت نوشته، او را «علامه طغرا» چون تخلص شعری اش طغرا بوده علامه طغرا خطاب کرده.

شادروان بدخشی بعضی متون ادبی، بعضی متون علمی و بخش های از کلیات بیدل را در محضر این بیدل شناس واقعاً متبحر و بزرگ خوانده بود. او در فیض آباد با دوست خود، آقای محمد نذیر حباب، همکار جریده بدخشان بود، و البته از شاد روان محمد قاسم «واجد» مدیر مطبوعات آن روزگار بدخشان رهنمونی ها و تشویق ها دیده بود. در کابل همکاری با چند نشریه خوب یا نسبتاً خوب آن سالها را آغاز کرد. مثلاً در انیس، آریانا، ژوندون، برگ سبز و بعضی جریده ها و نشریه های دیگر، مطالبی می نوشت. در آن سالها مقالاتی در معرفی مشاهیر علمی و ادبی بدخشان نوشت و نیز چون در آن سالها یکی از مهمترین کارها در عرصه ادبیات نوشتن شعر منثور و قطعه ادبی بود، او چند نمونه بسیار موثر از این گونه نوشت، که داستان «کاوه آهنگر» و «از بلخ تا یمگان» که در جهان تخیل گام به گام با ناصر خسرو همقدمی و همراهی کرده، از برترین نمونه های کار او در این عرصه به شمار می آیند.

حواشی مفصل بر تذکره «لعل بدخشان» مرحوم میا عبدالکریم حسینی از نویسندگان و دانشمندان و خوش نویسان معاصر بدخشان، تلاش دیگر او را در یک عرصه دیگر کار تحقیقی نشان میدهد. مقاله «بیدل از بدخشان است» که محصول نخستین سالهای نویسندگی روانشاد بدخشی است؛ و بعداً مقالات عمیق تر و مفصل تری، ابو محشر بلخی ریاضیدان و اختر شناس نامور، و ابراهیم ادهم بلخی هم جزیی از کار نامه فرهنگی اوست.

رساله «مروری بر تاریخ اقتصادی افغانستان» از نوشته های پژوهشی با ارزش اوست که بخشهای به صورت پراکنده، اینجا و آنجا چاپ شده است؛ و نیز زندگینامه گسترده مولانا محمد سلیم راغی که تصور می کنم بخشی اندکی از آن در مجله عرفان نشریافت.

در زمینه نامه نویسی، در سطح بالای ادبی و خاطره نویسی نیز آثاری از وی در دست است. نامه تسلیم آمیز او به مرحوم استاد نگهت «سعیدی»، چه قسم به خدمت شما عرض کنم، به خاطر پرپر شدن گلی از گلبن خانوادگی آن استاد نجیب از واقعاً، بدون اغراق از نمونه های والای نامه نویسی است، در سطح بلند ادبی. نمیدانم یادداشتهای فراوانی که وی در باب طریقت شاذلیه فراهم آورده بود، چه شد، به درستی نمیدانم، اما تصور می کنم که شاید این یادداشت ها به تشویق مرحوم حاجی غلام سرور دهقان، عارف و شاعر نامی که روانشاد بدخشی بسا مباحث و مسایل عرفانی را در محضر او درک کرده بود، شاید تنظیم شده باشد.

دو کار دیگر شاد روان بدخشی، اگر وجود داشته باشد و به اصطلاح قدما دچار تساریخ روزگار نشده باشند، به نظر بنده خیلی با اهمیت بودند، یکی یادداشتهای زیادی که در باره تاریخ بدخشان «سنگی محمد بدخشی» نوشته بودند، با تأسف این کتاب که برای افغانستان خیلی اهمیت دارد در کشور ما به چاپ نرسیده، دو بار به چاپ رسیده، یکبار در اتحاد شوروی وقت سابق، و یکبار در ایران به کوشش، استاد منوچهر «ستوده».

نوشته نسبتاً مبسوط دیگری که من خودم شخصاً دیدم و در آن روزگاران خوانده بودم، یادداشت های است در باره کتاب «ناصر خسرو»، نوشته مرحوم عبدالوهاب «طرزی».

در چند زمینه دیگر هم، بدخشی از رهکشایان است: در مورد فرهنگ مردم، در مورد ادبیات کودکان، و در مورد تشویق جوانان به داستان نویسی. در باره فرهنگ مردم میدانیم که، اشاره های در «سراج الاخبار»، هست، اشاره های که شادروان محمود طرزی کرده، و البته یک مقاله واقعاً عالمانه پیش از سال 1320 خورشیدی، مرحوم محمد قدیر «تره کی» در باره فلکلور یا فرهنگ مردم نوشته، و در این زمینه کمتر کاری شده بود بعداً، و چند

مقاله در مورد اهمیت فرهنگ مردم، مرحوم بدخشی نوشته. و هم پرداختن به مسئله ادبیات کودکان هم از «سراج الاخبار»، نه از سراج الاطفال گویا، من در این مورد مطمئن نیستم و اصلاً حالا خدمت شما نمی توان عرض کنم که سراج الاطفال چاپ شد و یا نشد، در سراج الاخبار اشاره های به اهمیت ادبیات کودکان هست، و شاد روان بدخشی در تمام عرصه های ادبیات کودکان، ادبیات در باره کودکان، ادبیات برای کودکان، ادبیات توسط کودکان، عده ای از جوانان را تشویق کرده که در این زمینه ها، پژوهش کنند و کار کنند و مواد گرد بیاورند.

یک مسئله دیگر شاید کمتر نفر اطلاع داشته باشد، که زنده یاد بدخشی یکی از شناسندگان آگاه و دقیق دو کتاب بی همال در قلمرو زبان فارسی دری بود. یعنی از شناسندگان حماسه بزرگ فردوسی و مثنوی والای مولانا جلال الدین بلخی.

گفتن یک نکته در مورد نقش آموزگاران ای، روانشاد بدخشی، باید غفلت نکرد که چون او به شخصیت تثبیت شده خود باور داشت و از اعتماد به نفس عظیم بهره ور بود، با استعداد های نو پا، هیچگاه به مقابله و معارضة برخاست و اگر گاهی تعریض از آنان می شنید، آن تعریض ها را به سایه بخشایش گذاشت، و در هر کس استعدادی دید به نحوی به یاری او شتافت. ببخشید، من به بعضی مسایل دیگر هم می پرداختم، اما چون از لحاظ وضع صحی در شرایط خوبی نیستم به همین مختصر اکتفا می کنم و به روان دریا و ش بدخشی، به روان بدون عقده او، سلام می کنم و در برابر یادش، در برابر خاطره اش که همیشه گلگون کفن در آستانه تاریخ ایستاده، سر تعظیم فرود می آورم و سپاس گزار از شما جناب آقای مدنی به خاطر برنامه، تشکرات مرا بپذیرید.

مدنی: ممنون از شما جناب استاد، با وجود کسالت وجود باز هم حاضر شدید، امشب را برای ما و بیننده های ما جاودانه بسازید.

استاد باختری: سلامت باشید، برای شما پیروزی های بسیار زیاد آرزو می کنم.

مدنی: تشکر، لطف کردید.



استاد عبدالله سمندر غوریانی

صحبت تلفونی استاد عبدالله سمندر غوریانی استاد سابق دانشگاه کابل در باره شهید محمد طاهر بدخشی در ماه سپتامبر سال 2009 میلادی، به کارگزاری آقای عابد «مدنی» در برنامه «چهره های آشنا» تلویزیون نور، در امریکا

عابد مدنی: جناب استاد غوریانی عرض سلام و ادب خدمت شما دارم.
 استاد غوریانی: سلامت باشید، سلام مرا هم شما می پذیرید.
 عابد مدنی: تشکر از شما، به اتفاق مهمان گرامی ما در سندیو، جناب آقای حافظی، خواستیم امشب مطالبی از شما در مقام شادروان شهید مرحوم بدخشی بشنویم، شما که آشنایی با کارهای شان و با خودشان داشتید.
 استاد غوریانی: تشکر از شما ممنون هستم، که فرصتی مساعد شد که تلویزیون نور و به کارگزاری شما که برای من فرصتی داده شد که چند کلمه ای صحبت کنم و بلکه بشه گوشه ای از دینی که او شهید بدخشی بالای من داشت، آنرا ادا کرده باشم.

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین

در اواخر، صحبت در باره ظاهر بدخشی مرحوم، صحبت در باره بوذر اویسی است، این دو نام ظاهراً هر دو یکی را می‌رساند، ولی ظاهر بدخشی یک اسم با مسمی به اضافه یک مسقط الراس و جایگاه معین است ولی بوذر اویسی یک حادثه فرهنگی در تاریخ و جغرافیای افغانستان و منطقه است. ظاهر بدخشی رمز وجود یک شخص است و بوذر اویسی، رمز ماهیت همان شخص است. یعنی وجود بدون ماهیت نی، بلکه وجود با ماهیت. از نگاه اگزستانسیالیست ها یا فیلسوفان وجودی، نسبت به انسان، وجود نسبت به انسان مقدم است، نسبت به ماهیت اش، یعنی انسان اول وجود پیدا میکند و بعد ماهیت پیدا میکند، به واسطه ای که در تاریخ داخل می شود و یک سلسله اعمال و کردار را انجام میدهد و ماهیت پیدا میکند و این حرف اگزستانسیالیست ها تا حدی با تعلیمات دینی ما هم هماهنگ است. آیه قرآن شریف است در، آیه 39 سوره نجم که میگوید: وان لیس الانسان الا ما سعی (برای انسان چیزی دیگری نیست، مگر کردار وی) پس با این طرح، ما به این نتیجه میرسیم که بوذر اویسی در حقیقت گویا وی بیانگر یک مقوله فرهنگی است. همانطوریکه گفتیم که در تاریخ افغانستان و منطقه واقعاً بسیار تاثیر گذار بوده، پس ما چرا بوذر اویسی را انتخاب کردیم برای مرحوم ظاهر بدخشی، به واسطه اینکه مدت های قرین او به طور مستقیم هم صحبت آقای دهقان بود. به همین واسطه در همصحبتی و در هم نفسی با حاجی دهقان شاعر شهیر و مشهور و عارف وارسته، تحت تاثیر او، بوذر اویسی را انتخاب کرد. بوذر در حقیقت یکی از صحابه های کرام و جلیل القدر و مومن به اصطلاح معترض به نام ابوذر غفاری. ظاهر بدخشی او را به عنوان یک نماد مقاومت و نماد ستیز و نماد روحانیت به اصطلاح مبارز انتخاب کرده بود. این بوذر را ترکیب کرد با اویسی، اویسی هم از تابعین جلیل القدری است که به اصطلاح آزاده و در فطرت و نهاد خود عارف کاملی بود و یا به طوریکه حافظ میگوید:

قومی به جد و جهد گرفتند وصل دوست قوم دیگر حواله به تقدیر میکنند

قومی که به جد و جهد وصل را می گیرد، در اصطلاح صوفی او را سالک مجذوب میگویند، یعنی بعد از اینکه سلوک میکند جذب میشود، ولی قومی که حواله به تقدیر میکند آنها مجذوب سالک هستند. ویسی قرنی در حقیقت مجذوب سالک بود و شباهت های داشت با حاجی دهقان از این رهگذر. از این واسطه در پهلوی دیگر مقولات فرهنگی، ظاهر بدخشی شهید، همین کلمه بوذر را به عنوان یک نماد مقاومت و اویسی را به عنوان یک عارف وارسته با هم ترکیب کرد و این نام را بر سر خود گذاشت، و البته این کار بدخشی مرحوم، کاری نبود که سابقه ای و گذشته ای در تاریخ نداشته باشد. اقبال با مولوی همین کار را کرد؛ یعنی او فکر میکرد که به واسطه اینکه مسلمان های هندوستان را که به حالت بیخودی رفته بودند، آنها را از حالت بیخودی به خودی بکشاند و از این واسطه یک تصرف در اندیشه مولانا کرد و صوفی مولانا را و تصوف مولانا را از، یک حالت بیخودی برای مسلمانان که از خود رفته بودند به صورت یک حرکت خودی به وجود آورد. شریعتی مرحوم نیز در پروسه انقلابیگری همین مسئله عرفان و تصوف را از سه بُعدی که راجع به شخصیت انقلابی خود انتخاب کرده بود، همین عرفان بود. این قسمت خاصی بود که من سر این بیشتر تاکید کردم ولی مرحوم بدخشی ابعاد دیگری هم داشت. از آن جمله با مولوی سلیم راغی که به نام طغرا مشهور

بود، سر و سیری داشت و هموطن اش بود، و ترجمه حال، سلیم راغی و یا طغرا را هم به گمان من که نوشته. طاهر بدخشی ترجمه حال همین مولوی سلیم بدخشی را نوشته و در حلقه های هندوستان او را به نام عقل فعال یاد میکردند. یاد من است که مولوی سلیم بدخشی راغی و ثم طغرا را از او پرسان کردم که شما در مدتی که همراه آقای طاهر بدخشی سروکار داشتید عمده ترین مسئله را او چی گونه از شما مطرح میکرد، گفتند که همین مسئله کیهان شناسی را؛ کیهان شناسی که به اساس نه عقل و ده فلک بود و کیهان شناسی حکما بوده و در حقیقت در بحث اسلامی در پهلوی کیهان شناسی حکما، کیهان شناسی صوفیه هم بوده که داستان آن در دو بیت مثنوی که مولانا عبدالرحمن جامی آنرا شرح کرده که همان مسئله نیستان است. هرکسی کو دور ماند از اصل خویش است، و در آنوقت واقعاً این مسئله تا حدی نا فهم و گنگ بود، برای نسل نوی که به اصطلاح آنها تازه به فرهنگ کهن آشنا شده بودند؛ و در این اواخر دکتر سید حسین نصر این مسئله کیهان شناسی را به اثر تحقیقات امام جعفر صادق(ع) و شاگردان شان مطرح و عنوان کردند. گویا این ابعاد دیگری بود که طاهر بدخشی از شخص دیگری مرحوم به اصطلاح تاثیر گرفته بود، و در عین حال شخصی تاثیر گذاری هم بود. این دومین شخصی بود که من تا جایکه یعنی علم و جهل من راجع به این مسایل اجازه میدهد، من خدمت شما عرض میکنم، ولی شخص سومی که طاهر بدخشی مرحوم با او به اصطلاح یک دیالوگ داشت و دیالوگ آنها به نتیجه نرسید و به صورت نا راض از همدیگر جدا شدند، و خاطره او همیشه هم پیش استاد صلاح الدین خان سلجوقی مرحوم مانده بود و هم پیش مرحوم طاهر بدخشی. آن مسئله این بود که، شهید طاهر بدخشی که با استاد صلاح الدین خان سلجوقی آشنا شده بود، رابطه سیاست و فرهنگ را مطرح کرده بود. رابطه فرهنگ در مثال ارسطو و به رابطه سیاست در مسئله اسکندر، و استاد صلاح الدین خان سلجوقی شخصی بود که، طوریکه دوستان او را می شناسند، در سیاست محافظه کار بود، اما در فلسفه رادیکال بود. ولی مرحوم طاهر بدخشی هم در طرز دید و در ایدئولوژی خود و در تفکر خود رادیکال بود و هم در مسایل سیاسی، ولی خوب همو نسل که سلجوقی به او به اصطلاح معاصر بود، او هم به اصطلاح حق خود را داشت و توجیه خود را داشت و مرحوم طاهر بدخشی او هم یعنی دلایل خود را داشت و قراین خود را داشت که می خواست که فرهنگ را هم تا حدی سیاسی بسازد و یا سیاست را هم تا حدی فرهنگی بسازد، و از میان متفکرین معاصر که تقریباً همینطور به مثل صلاح الدین خان سلجوقی در طرز تفکر به اصطلاح ما رادیکال و در سیاست محافظ کار بود. همو چامسکی زبان شناس معروف و مشهور است که فکر می کنم یکی دوسال پیش مُرد. ولی رابطه سیاست و فرهنگ را در این اواخر یک دانشمند دیگر (ادوارد سعید) مطرح کرده بود و بهر حال این موضوعی نبود که به آن زودی، طاهر بدخشی این را با استاد صلاح الدین سلجوقی فیصله میکرد. من چون همین هر سه نفر را من دیده بودم، هم حاجی دهقان مرحوم، و هم مولوی سلیم طغرا را و هم صلاح الدین سلجوقی را، و ما در حقیقت با مرحوم شهید بدخشی هم پیره که نی، به اصطلاح مصاحب های داشتیم، که با آنها ما سرو کار داشتیم و خاطراتی از او من دارم و بهر حال وقتی مرحوم شهید بدخشی از یک زندان کوچک رها یافت و به زندان بزرگ آمد، همیشه برای من میگفت که من همیشه با سه کتاب سرو کار دارم: یکی قرآن است، دوم، مثنوی و سوم، شاهنامه. یعنی او با ایمان و عرفان و حماسه می زیست و همانطور با یک شکل تراژیدی هم جان به حق آفرین سپرد. و از شما تشکر و از همکار نزدیک شما هم، سلام به خدمت شان عرض می کنم، تشکر از شما.

منابع:

- 1- خلیل الله، رستاقی، یادنامه محمد طاهر بدخشی، کابل مطبوعه تعلیم و تربیه، سازا، 1369 خورشیدی
- 2- واصف باختری، همان اثر
- 3- عبدالکریم سروش، قمار عاشقانه، تهران، طلوع آزادی، 1379 خورشیدی

- 4- عادل فرامر، ضیافت خون، یاد نامه محمد طاهر بدخشی، کابل، تعلیم و تربیه، سازا، 1369، خورشیدی، صص، 121-122.
- 5- محبوب الله کوشانی، همان اثر، صص، 11-12.
- 6- محبوب الله کوشانی، یاد نامه محمد طاهر بدخشی بیست سال پس از شهادتش، انستوی شرق شناسی و آثار خطی اکادمی علوم تاجیکستان، 1379 خورشیدی (نوامبر 2000 میلادی) صص، 11-12.
- 7- محمد صدیق روحی، یادنامه محمد طاهر بدخشی، کابل، مطبوعه تعلیم و تربیه، سازا، 1369، صص: 25-27.
- 8- دوکتور صبورا الله سیاه سنگ، اندوه یک قلب گداخته در سوگ، همان اثر، صص: 67-71.
- 9- اکادمیسین دستگیر پنجشیری، آیا طراحان نظام دولتی فدرال واقعاً عناصر مشکوک و وابسته به «ستم ملی» می باشند؟، سایت آریایی، سال 2003.
- 10- زردادی، مرثیه- طاهر بدخشی و اکرم یاری، سایت آریایی، 2005 میلادی.
- 11- دریا باری، سایت خاوران، 2006 میلادی
- 12- یادداشتهای نا مطبوع م. ط. بدخشی
- 13- انجنیر غلام سخی غیرت، در راه عاشقی، یاد نامه محمد طاهر بدخشی، کابل، مطبوعه تعلیم و تربیه، سازا، 1369، صص: 93-94.
- 14- نامه محمد طاهر بدخشی به فرزندش هارون، روزبه، همان اثر، صص: 123-24.
- 15- سلطانعلی کشتمند، یادداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، سال 2002 میلادی صص: 567-572.
- 16- واصف باختری، آخرین و خشور، یاد نامه محمد طاهر بدخشی، کابل، مطبوعه تعلیم و تربیه، سازا، 1369، صص: 111-115.
- 17- رهنورد زریاب، «خوشه های انگور و بیتهای مثنوی»، همان اثر، صص: 28-30.
- 18- شجاع خراسانی، شعر، همان اثر، صص: 41.
- 19- قاسم شاه اسکندروف، «شناخت محمد طاهر بدخشی در رسانه های شوروی»، یاد نامه محمد طاهر بدخشی بیست سال پس از شهادتش، انستوی شرق شناسی و آثار خطی اکادمی علوم تاجیکستان، 1379 خورشیدی (نوامبر 2000 میلادی) صص: 126-133.
- 20- دکتر صاحب نظر مرادی، «محمد طاهر بدخشی، سپیده ای در یلدای فرهنگ ملی ما»، همان اثر، صص: 91-101.
- 21- داکتر کامل زاده بیکزاد، «شخصیت فلسفی محمد طاهر بدخشی»، همان اثر، صص: 107-109.
- 22- قاضی عزیز الرحمن ممنون، «د فرهنگ او سیاست اتل»، همان اثر، صص: 74-75.
- 23- پروفیسور خدای نظر، عصا زاده، «شناختی از محمد طاهر بدخشی»، همان اثر، صص: 57-63.
- 24- فیاض مهر آیین، «بدخشی- آغازی دیگر (1)»، همان اثر، صص: 82-85.
- 25- پروفیسور محمد الله لطف، «بدخشی، شهید راه نجات مظلومان»، همان اثر، صص: 67-69.
- 26- پروفیسور حقنظر نظروف، «محمد طاهر بدخشی و طرح مساله ملی در افغانستان»، همان اثر، صص: 40-41.